

به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همهٔ دوستان.  
ابیاتی از برنامهٔ ۹۲۹ گنج حضور.

پس پیمبر دفع کرد این و هم از او  
تا نباشد در غلط سوداپز او  
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۴

وآنکه اندر و هم او ترکِ ادب  
بی ادب را سرنگونی داد رب  
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۵

سرنگونی آن بود کو سوی زیر  
می رود، پندارد او کو هست چیر  
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۶

-سوداپز: سودا پزنده

-چیر: چیره، غالب، مسلط

سرنگون ز آن شد، که از سر دور ماند  
خویش را سر ساخت و تنها پیش راند  
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

زندگی به ما هشدارهایی ریز و درشت می دهد تا ما را از توهّم و پندار کمال بیرون بکشد تا ما وقت خود را در توهّم تلف نکنیم، و  
دستی دستی خود را با بی ادبی و چشم سفیدی سرنگون نکنیم.

مثلاً در راه شغلی وقتی همانیده هستیم و با سر من ذهنی خود و دیگران می تازیم باید عقب بکشیم و کمی صبورانه و فضاگشا و با عقل و  
مصلحت خدا جلو رویم زیرا هر سراب موفقیتی با من ذهنی آخرعاقبتی ندارد. حال چه مالی چه جانی چه روانی.

همین طور در رابطه ها فکر می کنیم خوب عمل می کنیم و همه چیز را می دانیم و افسار دیگری را در دست گرفته و یا افسار خود را به  
دیگری داده و رابطه ای مسموم درست می کنیم، نکته این است که در هر راهی که هستیم کمی ترمز کنیم و صبر کنیم تا زندگی آن را  
پیش ببرد .

جهدِ فرعونى، چو بی توفیق بود

هر چه او می دوخت، آن تفتیق بود

-تَفْتِيقُ: شکافتن

تا وقتی که تسلیم و فضاگشا نباشیم، تا وقتی با سر من ذهنی و می دانم می دانم و بدم بدم و پشت سرهم و بدون صبر و تعمق و حزم نظر می دهیم و اختلاف نظر می شویم و تا وقتی صبر نکنیم و از خدا عقل نخواهیم و تا وقتی توکل صددرصد در هر امری نداشته باشیم مثل دوختن و شکافتن و تلف کردن وقت خود و دیگران است، چه در کاری خیر چه شر فرقی ندارد.

همین دیروز بدون صبر خواستم زنگ بزنم و کسی را به آرامش دعوت کنم و دلداری دهم اما تلفن من او را بیش تر شکافت و داغون کرد و یا امروز کسی نظر و کمک من را می خواست و من به جای باز کردن فضا فقط پشت سرهم نظر دادم و گفتم همین که من میگم را گوش کن، در صورتی که باید اول صبر می کردم تا خدا کار کند و با مهربانی می گفتم تو می توانی از پس این کار بریایی، اما نظر دادن با عجله او را دماغ کرد، پس دست بکشم از این کارافزایی ها و همه چیز را به زندگی بسپارم و نگران نباشم تا راه باز را خودم و دیگران ببینیم .

سَعِيْكُمْ سَتِيْ، تناقض اندرید

روز می دوزید، شب بر می درید

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶

-سَتِيْ: پراکنده

«تلاش های شما پراکنده و گونه گون است، و شما در دام تناقض گرفتار آمده اید. چنانکه مثلاً روز می دوزید و شب همان را پاره می کنید.»

اگر ما پیشرفت نمی کنیم، به دلیل ماندن در ذهن است، به دلیل ستیزه در ذهن است، به دلیل توکل نداشتن به عقل خدا است، مثلاً فکر می کنیم اگر صبر کنیم خدا فکر سالم و درست را نمی دهد و بنابراین با عجله و حرص و نگرانی تندتند از یک ایده و فکر به دیگری می پریم و تصمیم های عجولانه و یا وسواس گونه می گیریم و بعد از آن پشیمان و دل چرکین می شویم، این را اگر حتی با کارهای کوچک تمرین کنیم عالی است.

مثلاً برای یک خرید کوچک اول صبر کنیم و خجالت نکشیم و یا ترسیم از تمام شدنش و یا حرص نزنیم برای بیش تر داشتن و یا یک حرفی و یا رفتن به جایی و یا نصیحتی، و این صبر کردن ها یعنی اعتماد به خدا داشته و صبر کردن برای داشتن ظرف مناسب و فکر مناسب و تصمیم مناسب و حقیقی، تا از هول حلیم تو دیگ نیفتیم و خراب کاری نکنیم.

تا کنی مر غیر را حَبْر و سَنِي

خویش را بَدْحُو و خالی می کنی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

-حَبْر: دانشمند، دانا

-سَنِي: رفیع، بلند مرتبه

مردۀ خود را رها کرده‌ست او

مردۀ بیگانه را جوید رفو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

دیده آ، بر دیگران، نوحه‌گری

مدتی بنشین و، بر خود می‌گری

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

این سه بیت خیلی آشکار می‌گوید دست از کنترل دیگران، نصیحت دیگران، دخالت در کار دیگران، نگرانی و دلسوزی با من‌ذهنی برای دیگران، بزرگی کردن و دانشمندی برای دیگران، فشار به دیگران، شرمندۀ کردن دیگران، تحقیر دیگران، زور زدن برای راه انداختن دیگران برداریم، چراکه آنها اولاً احساس کوچکی می‌کنند و بعد از آن خودکم‌بین می‌شوند و توکل و خرداز خدا گرفتن را یاد نمی‌گیرند، تسلیم شدن و سکوت و صبر را نمی‌آموزند.

دیگران و خود ما همگی مرده‌هایی هستیم که خدا می‌تواند ما را زنده کند و این فردبه‌فرد است و هرکس باید خودش به خدا وصل شود، زوری نیست با التماس و گدایی و از دیگری خواستن نیست، با تعهد محکم و قلبی به تغییر است و بعد از آن خدا راه را نشان می‌دهد و کاری ندارد گذشته‌ ما چه بوده و چکار کردیم، پس خوش‌به‌حال کسی که تسلیم شود و مرده‌ خود را به خدا بسپارد و به دیگران کاری نداشته باشد و به بیرون نرود تا خالی و بدخو نشود.

بس دُعاها کان زیان است و هَلاک

وَز کَرَم می‌نَشَنود یَزَدان پاک

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰

ما اگر به‌جای چنگ انداختن و دعاهایی که مربوط به همانیدگی‌ها است خود را گول بزنیم، فرصت فضاگشایی را از دست می‌دهیم. ما برای هرچیزی اگر فضا را باز کنیم و به زندگی توکل کنیم در هر بعدی قوی می‌شویم، ما راهنمایی می‌شویم ما غنی و کافی می‌شویم زیرا فضاگشایی، تسلیم، صبر و شکر ما را از جنس زندگی می‌کند و زبان زندگی و خدا با همین سکوت و وصل شدن و همراه شدن است نه چنگ انداختن و ترسیدن و التماس با من‌ذهنی.

تا با تو قرین شدست جانم

هر جا که روم، به گلستانم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

وقتی به‌جای همه‌ قرین‌هایی که ما را به درد و تقلید و مقایسه و قضاوت و حرص و ترس و شکایت می‌کشند، ما صبر کنیم و در هر قدم در سکوت و سکون استوار باشیم و اجازه ندهیم اتفاقات و وضعیت‌ها و یا دیگران و یا افکار خودمان ما را تکان دهند، دیگر همه‌چیز را عشق و زیبایی می‌بینیم، دیگر چه در ترافیک باشیم و یا در خیابان خلوت برای ما زندگی زیبا است و تنها چیز مهم خلوت ما با خدا است.

کی پَرَد مرغی مگر با جنس خود؟

صحبتِ ناچنس، گور است و لحد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۰۲

اگر هنوز همنشین من‌های ذهنی هستیم و جذب کسانی می‌شویم که اهل قضاوت، خرافات، انحرافات، طمع، حرص، خودنمایی، حسادت، خشم، قضاوت و دیگر خصوصیات من‌های ذهنی‌ست پس من‌ذهنی را کوچک نکرديم، اما اگر قرین زندگی و بزرگان و یا کسانی که روی خود کار می‌کنند تا پاک و اصیل شوند، این نشان می‌دهد من‌ذهنی در حال کوچک شدن و به‌جای آن هشیاری را از قرین‌های اشتباه و همانندگی‌ها بیرون کشیدن .

همچنین ز آغاز قرآن تا تمام

رَفْضِ اسباب است و عِلَّتْ، وَالسَّلَام

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۵

کشف این نه از عقل کارافزا بُود

بندگی کن تا تو را پیدا شود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۶

-رَفْضِ: دور انداختن، طرد کردن، ترک کردن

هدف همراه شدن با بزرگان و زندگی اصیل انداختن مقاومت و فلسفه‌بافی و تدبیرهایی است که من‌ذهنی می‌چیند. هدف تسلیم است و فضاگشایی و به عمق رفتن و این بندگی کردن اصل و زندگی کردن حقیقی است تا با مرکزی عدم زندگی ما را هدایت کند و ما این هدایت را ببینیم.

ساعتی گرگی در آید در بشر

ساعتی یوسف رُخی همچون قمر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۰

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

ما هر وقت که فضا را ببندیم و از جنس خشم و نفرت و ستیزه و مقاومت شویم، چیزی جز دیو این جهانی نیستیم و همین‌طور اگر فضا را در برابر هرچیز باز کنیم زندگی در ما جاری شده و هم‌جنس زندگی می‌شویم و قرینی نیکو برای هر کس و هر جایی می‌شویم؛ بارها ما دیدیم که با لیخند ما مردم لیخند می‌زنند و با خشم ما خشمگین و یا هراسان می‌شوند، پس قرین نیکی باشیم و با قرین‌هایی از جنس دیو تا می‌توانیم برخورد نکنیم و همنشینی نکنیم تا بتوانیم به تغییر و کوچک کردن من‌ذهنی ادامه دهیم و درجا نزنیم.

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب

دشمنش می‌دار همچون مرگ و تب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷

گرچه بابای تو است و مام تو  
کو حقیقت هست خون آشام تو  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸

ازخلیلِ حق بیاموز این سیر  
کو شد او بیزار اول از پدر  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

هر من‌ذهنی دشمن زنده شدن و دشمن کسی است که در حال تغییر است، حال چه خانواده و چه دوستان و دیگران، و ما باید روی این جریان هشیار باشیم و قرین آن‌ها نشویم و فضا را باز کنیم، البته نیازی به ستیزه و توضیح نیست فقط کافی است فضا باز کنیم و هشیار و گوش‌به‌زنگ باشیم و جذب آن‌ها نشویم و یا همراهشان نشویم و خود را قرین خدا و بزرگان و کسانی که متعهد به انداختن من‌ذهنی هستند کنیم.

هر ولی را نوح و کشتیبان شناس  
صحبتِ این خلق را طوفان شناس  
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۵

قرین شدن با هر چیزی از جنس من‌ذهنی شاید از دید من‌ذهنی لذت داشته باشد، اما این مسیری است که مثل طوفان ما را تلف می‌کند، ما را به دردهایی چون بدبینی، کم‌بینی، ترس و خرافات، افسردگی، خشم و یا خالی شدن و بدخو شدن و دیگر چیزها می‌کشد.

دیگران چه خانواده و چه غریبه‌ها و دوستان و هر چیزی وقتی ما را جذب خود کنند ما از خدا و زندگی و بزرگانی از جنس زندگی دور می‌شویم، از کشتی نجات بیرون آمده و علت دردها همین است. علت این‌که نباید حواسمان روی دیگری برود و یا به هر بهانه خود را قرین دیگری نباید کرد همین است، علت این‌که نباید قرین شویم با برنامه‌هایی که در دست من‌های ذهنی است و یا برخی فیلم‌ها و یا اخبار همین است.

با سپاس از همه  
علی از تهران